

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال ششم، شماره یازدهم (بهار و تابستان ۱۳۹۸)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا
- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قائنی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعة المصطفی العالمیه)
- محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم)

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)
Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markafeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نیاوندی

دبیر تحریریه:

رضا پورصدقی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داوودی

ویراستار:

وحید حامد

مترجم انگلیسی:

احمدرضا عبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال ششم، شماره یازدهم (بهار و تابستان ۱۳۹۸)
تاریخ ارسال، ۱۳۹۹/۹/۱۵
تاریخ پذیرش، ۱۳۹۹/۱۱/۰۸

بررسی فقهی کفر منکر ضروری^۱

محمدجواد فاضل لنکرانی^۲

چکیده

در شریعت اسلام، برخی احکام بدیهی و ضروری وجود دارد که هر شخص مسلمانی از آنها آگاهی دارد و به آنها ملتزم است؛ به همین سبب بسیاری از فقها انکار آن را همچون انکار شریعت قلمداد کرده و آن را موجب کفر دانسته‌اند و این در حالی است که تعبیر رایج در میان قداما، استحلال (حلال دانستن حرام و حرام دانستن حلال) و ارتداد بوده است. نوشته حاضر این موضوع را به روش تحلیلی - اجتهادی از منابع کتابخانه‌ای بررسی کرده است. مطالعه ادله موجود نشان می‌دهد عنوان ضروری دارای سه ملاک است: ۱. نزد همه مسلمانان واضح و آشکار است؛ ۲. به اقامه دلیل نیاز ندارد؛ ۳. اجتهاد در آن معنا ندارد. در فرض انکار ضروری دین حصول کفر وابسته به آگاهی انکارکننده به ضروری بودن حکم در شریعت اسلام است و در این صورت انکار، با کفر ملازم خواهد بود؛ هرچند به تکذیب النبی ﷺ نینجامد.

واژگان کلیدی: انکار ضروری، تکذیب النبی ﷺ، خروج از اسلام، انکار کبیره، کفر.

۱. تهیه و تنظیم مهدی اعلائی؛ استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم. mehdimm505@gmail.com
۲. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و رئیس مرکز فقهی ائمه اطهار ﷺ. info@fazellankarani.com

مقدمه

انکار ضروری دین از مسائل حوزه اجتماعی در فقه و مسئله‌ای است که همواره موضوع پرسش‌های گوناگونی بوده است و در عصر کنونی بیش از پیش مورد بحث و تأمل افراد و گروه‌های مختلف جامعه است. یک سر مسئله دین و یک سر مسئله جان انسان است و هر یک اهمیت خاصی دارند. بحث اساسی در این مسئله کفر منکر ضروری است؛ یعنی اگر شخصی به هر دلیلی درباره یکی از احکام ضروری اسلام تردید و آن را انکار کرد و از پذیرش آن سر باز زد، آیا می‌توان وی را به دین اسلام کافر دانست و احکام کفر و ارتداد را بر وی جاری کرد؟ اگر چنین است، چه ضوابط و قیودی بر این حکم وجود دارد؟

بحث انکار ضروری اسلام در جایی مطرح می‌شود که شخص اصل اسلام را پذیرفته و حکمی از دین را نمی‌پذیرد. توجه به این نکته لازم است که محل نزاع در بحث ضروری در جایی است که کسی بگوید من اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت را قبول دارم؛ اما مثلاً وجوب حج را نمی‌پذیرم. در این فرض، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این انکار موجب کفر اوست؟

در برخی سخنان بزرگان انکار ضروری در فرضی موجب کفر می‌شود که با انکار نبوت ملازم باشد و در غیر این صورت با کفر ملازم نخواهد بود. طبق دیدگاه یادشده، انکار ضروری عنوان مستقلی برای کفر شمرده نمی‌شود و در واقع تحت عناوین اصلی کفر که همان انکار توحید و نبوت است، قرار می‌گیرد؛ ولی طبق دیدگاه دیگر این عنوان در عرض آن دو به عنوان موجبی برای تلقی کفر به شمار می‌رود. با این اوصاف می‌توان پرسش اصلی این پژوهش را چنین مطرح کرد که آیا انکار ضروری به طور مستقل سبب برای کفر است یا اینکه انکار ضروری در صورت تکذیب نبی صلی الله علیه و آله موجب کفر است؟

پیدایش این بحث با عنوان «انکار ضروری» از زمان محقق حلی (حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵) و پس از آن یحیی بن سعید حلی (حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۷۰) بوده؛ چراکه پیش از ایشان، حکم دائرمدار انکار «ضروری» نبوده؛ بلکه مسئله در ذیل عناوینی چون «استحلال» و «ارتداد» مطرح بوده است. همچنین از زمان محقق اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۹۹) و

پس از ایشان فاضل هندی (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۶۵۸)، عنوان منکر ضروری قید دیگری یافت و آن ملازم بودن آن با تکذیب النبی ﷺ برای تحقق کفر بود. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - اجتهادی به مطالعه و تحقیق مبانی و نظرات فقها و بیان دیدگاه منتخب در این مسئله اهتمام دارد.

۱. مفهوم حکم ضروری

اینکه چه حکمی از احکام اسلام ضروری دین قلمداد می شود و چه ضابطه ای برای تشخیص آن وجود دارد، نیازمند بررسی فقهی است برای این منظور سخنان فقها را مطالعه می کنیم تا این عنوان را از کلام آنان ریشه یابی کنیم.

رجوع به کتاب های فقهی نشان می دهد برخی در عین حالی که انکار برخی از احکام خاص را موجب کفر دانسته اند، هیچ ضابطه ای برای این عنوان بروز نداده اند؛ برای نمونه شیخ طوسی در نهاییه می نویسد: اگر کسی مردار، خوردن خون و خوردن گوشت خوک را حلال بشمارد و این شخص مولود بر فطرت اسلام باشد (از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد) با همین حلال شمردن مرتد می شود (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۱۳)؛ همچنین ابن حمزه در وسیله می گوید: اگر کسی وجوب روزه را انکار کند و بگوید روزه واجب نیست، کشته می شود (طوسی، ۱۴۰۸، ص ۴۲۵).

برخی نیز فقط به عنوان ضرورت بدون توضیح خاصی بسنده کرده اند؛ چه بسا نزد آنها مصادیق عنوان ضروری دین بدیهی بوده است؛ برای نمونه ابن سعید حلّی در الجامع للشرائع می گوید: کسی که نبوت پیامبر ﷺ را انکار کند یا واجب یا حرام و یا حتی مباحی را انکار کند، اگر از دینش ضرورت وجوب یا حرمت یا اباحه اش فهمیده شده باشد، پس چنین شخصی مرتد است (حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۷۰). محقق حلّی در شرایع می نویسد: ضابطه کافر آن است که هر کس از اسلام خارج شود و توحید و نبوت را نیز انکار کند یا کسی که خودش را منسوب به اسلام می داند؛ اما آنچه را بالضرورة معلوم است که از دین است، انکار کند (حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵). علامه حلّی در تحریر می نویسد: دهمین مورد از نجاسات، کافر است و کافر کسی است که آنچه را به عنوان ضروری در دین به ثبوت آن علم دارد، انکار کند و فرقی ندارد که حربی باشد یا اهل کتاب یا مرتد (حلی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۵۸). شهید اول در دروس

می‌گوید: اگر چیزی ثبوتش (وجوبش) یا نفی‌اش ضرورتاً ثابت باشد (مثلاً «نفی الربا» بالضروره در دین ما ثابت است، اگر کسی بگوید ربا اشکالی ندارد) و شخص انکار کند، کافر است (عاملی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۱).

برخی دیگر از فقها ضروری دین را به معنای یقینی بودن آن گرفته‌اند؛ برای نمونه شیخ یوسف بحرانی درباره حدیث غدیر می‌گوید: باید توجه داشت که مراد از ضروری در فقه با اصطلاح ضروری نزد اهل معقول تفاوت دارد؛ چراکه ضروری نزد اهل معقول یعنی آنچه به حجت و برهان نیاز ندارد؛ اما ضروری در فقه عبارت آن چیزی است که دلیلش متواتر است و راه اثباتش آن قدر واضح است که از آن دلیل ما یقین یابیم (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۵۵). ایشان در حقیقت ضروریات را به یقینیات تفسیر کرده است و پیش از ایشان نیز نخستین فقیهی که ضروریات را به یقینیات تفسیر کرده، محقق اردبیلی است که می‌گوید: مراد از ضروری (که منکرش تکفیر می‌شود) آن است که نزد منکر ثابت باشد که این شیء بی‌گمان از دین است؛ هر چند ثبوت آن با برهان باشد؛ حتی اگر مجعماً علیه هم نباشد، باز ضروری است. ایشان منکر ضروری را چون به انکار شریعت و تکذیب نبی ﷺ منجر می‌شود، کافر می‌داند و برای خود ضروری عنوان مستقلاً قائل نیست (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۹۹). شیخ انصاری نیز درباره ضروری می‌گوید: اگر چیزی ضروری باشد، عامه و خاصه در همه زمان‌ها بر آن مطلب اتفاق دارند (انصاری «ب»، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۶۶).

به باور برخی دیگر نیز انکار هر چیزی که درباره اجماع وجود دارد، موجب کفر می‌شود. می‌توان چنین اظهار نظر کرد که در دیدگاه این گروه، ضروری دین احکام اجماعی است؛ برای نمونه شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌گوید: اگر کسی نمازش را ترک کرد، به او مهلت داده و از او پرسیده شود؛ اگر گفت: من دیگر به وجوب نماز اعتقاد ندارم، او کافر است اجماعاً؛ زیرا با اجماع خاصه و عامه مخالفت کرده است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۸۳). معیار شیخ طوسی در اینجا انکار ضروری نیست؛ بلکه مخالفت با اجماع خاصه و عامه را به عنوان یک معیار برای کفر مطرح کرده است؛ البته باید توجه داشت که مراد از این اجماع خاصه و عامه، اجماع اصطلاحی نیست؛ بلکه خود بیان دیگری از همان ضروری است. شهید ثانی در شرح لمعه می‌گوید: کافر

کسی است که حرامی را که حرمتش اجماعی است، حلال بشمارد مانند زنا، یا اینکه اگر کسی حلالی را که بالاجماع حلال است، حرام بداند یا وجوب جزء یا شرطی را که بر وجوب آن اجماع وجود دارد، نفی کند، مانند اینکه کسی بگوید یک رکعت از نماز عصر (که چهار رکعت است) اضافی است و نماز عصر سه رکعت است یا - برعکس - کسی بگوید نمازهای واجب یومیه شش تا است؛ بنابراین ضابطه کفر آن است که آنچه را ناگزیر جزء دین است، انکار کند (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۳۳۴). با توجه به سخنان بزرگان فقه می توان چنین ادعا کرد که اگر حکمی مورد اتفاق همه علمای عامه و خاصه شد، ضروری قلمداد می شود.

از سوی برخی ضروریات را به یقینیات تفسیر کرده اند؛ بنابراین می توان سه ملاک از این معیارهای یادشده در مورد ضروری ارائه داد:

- نزد همه مسلمانان واضح و آشکار است؛

- به اقامه دلیل نیازی ندارد؛

- اجتهاد در آن معنا ندارد.

برای نمونه وجوب نماز از ضروریات است. حال اگر امروزه کسی بگوید من می خواهم اجتهاد کنم و ببینم که آیا نماز واجب است یا خیر؛ نمی توان سخن او را پذیرفت؛ زیرا اجتهاد در این گونه امور راه ندارد؛ همان طور که در این گونه امور تقلید معنا ندارد؛ مثلاً کسی نمی تواند بگوید من از کسی تقلید می کنم که حجاب را واجب نمی داند؛ زیرا حجاب از ضروریات دین است، نه یک امر اجتهادی که کسی بخواهد در وجوب آن از فلان فقیه تقلید کند.

۲. دیدگاه فقیهان درباره منکر ضروری

در ادامه به بیان دیدگاه فقیهان در مورد ضروری خواهیم پرداخت و لازم است در این میان به دو نکته توجه کرد:

در فقه یک دسته ضروریات داریم و برخی امور که اجماعی و قطعی است. آیا مراد از ضروری در اینجا (که می گوئیم منکر ضروری کافر است)، ضروری در برابر یقینی و قطعی است؟ به بیان دیگر آیا اگر کسی که با اجماع نیز مخالفت کند، انکار ضروری کرده است یا اینکه مراد از ضروری، چیزی بالاتر از قطعیات و اجماعیات است؟

آیا مقصود فقها از اینکه می‌گویند کسی که ضروری را انکار کند، کافر است، آن است که انکار ضروری را به تنهایی موجب کفر می‌دانند یا منظورشان این است که اگر انکار ضروری مستلزم تکذیب پیامبر ﷺ شود، مستلزم کفر است؟

۱-۲. مستقل بودن انکار ضروری در کفر

در این دیدگاه، انکار ضروری به طور مستقل موجب کفر است. هر چند شخصی که انکار می‌کند، به این التفات ندارد که این انکارش موجب تکذیب نبی ﷺ می‌شود. عاملی در *مفتاح الکرامه* اجماع بر این قول را به ظاهر سخن اصحاب نسبت داده است (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۷). البته ناگفته پیداست ادعای اجماع یا شهرت با عنوان انکار ضروری ممکن نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، عنوان «ضروری» در این مسئله از قرن هفتم به بعد مطرح شده است.

صاحب *جواهر* که انکار ضروری را عنوان مستقلی برای کفر می‌داند، در صدد اثبات این مدعا می‌نویسد: فتاوا و روایات در این باره مطلق است؛ برای نمونه در روایت موضوع ارتداد «مَنْ اسْتَحَلَّ الْمَيْتَةَ» قرار داده شده (مفید، ۱۴۱۳، ص ۸۰۰)؛ خواه همراه با تکذیب نبی ﷺ باشد یا نه و از این روایت و روایات مشابه استفاده می‌شود که منکر ضروری عنوان مستقلی برای کفر و ارتداد است؛ برای نمونه در باب ربا این روایت آمده است: به امام صادق علیه السلام خبر دادند شخصی ربا می‌خورد و ربا برای او شیرین است و آن را «لباً»^۱ می‌نامد. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر برایم امکان داشت، گردنش را می‌زدم (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۴۷؛ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۱۲۵). در این روایت نیامده است: «اذا كان موجباً لتكذيب النبي ﷺ» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۵۰ و ج ۴، ص ۶۰۱).

پایه و اساس دیدگاه صاحب *جواهر* رحمته الله چهار مطلب است:

از سخنان فقها استفاده می‌شود انکار ضروری خودش یک سبب مستقل برای کفر است و خود عنوان «کفر» را بر انکار ضروری معلق کردند و دیگر سخنی از تکذیب نبی ﷺ نیست.

فقها «من خرج عن الاسلام» و «من جحد ما يعلم من الدين بالضرورة» را اسباب

۱. «لباً» نخستین شیری است که مادر به نوزاد می‌دهد و دارای ارزش غذایی بالایی است.

کفر شمرده‌اند؛ بدون اینکه برای «من جحد» قید تکذیب النبی ﷺ را ذکر کنند و ظاهر عطف آن است که اگر کسی منکر ضروری شد - هرچند تکذیب نبی ﷺ هم نکند - باز کافر است.

بعضی مسئله انکار شهادتین را نیاورده، بلکه مسئله را روی انکار ضروری برده‌اند و این نشان می‌دهد که انکار ضروری به‌خودی‌خود سبب برای کفر است. صاحب جواهر در پایان، اجماع را انتخاب می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۴۷).

۲-۲. موضوعیت تکذیب النبی

به باور برخی از فقها مجرد انکار حکم - هرچند ضروری - موجب کفر نیست؛ طبق این دیدگاه، انکار ضروری خودش به تنهایی سبب برای کفر نیست؛ بلکه اگر مستلزم تکذیب پیامبر ﷺ شود، موجب کفر است. نخستین فقیهی که انکار ضروری را به طور مستقل موجب کفر نمی‌داند، محقق اردبیلی است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۹۹). ایشان همچنین کلمه «ضروری» را توسعه داده و می‌گوید: «ضروری» آن است که شخص هرچند با برهان یقین دارد که از دین است، هرچند اجماعی هم نباشد؛ زیرا دلیل بر کفر منکر ضروری آن است که اگر کسی یقین دارد پیامبر ﷺ مطلبی را فرموده و با این حال آن را انکار کند، در حقیقت تکذیب النبی ﷺ کرده است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۹۹).

ایشان در ادامه می‌گوید: البته ما قبول نداریم اگر کسی یک حکم اجماعی را انکار کند، این موجب تکفیر او می‌شود؛ بلکه ملاک آن است که آیا شخص به این حکم علم دارد یا خیر. حال اگر کسی بپرسد چه وجهی دارد که فقها کلمه «ضروری» را ملاک قرار دهند، بلکه به جای «ضروری» می‌گفتند اگر کسی «ما عِلِمَ من الدین» را انکار کند، کافر است، پاسخ آن است که چون در ضروریات غالباً برای ما علم حاصل می‌شود، لذا ضروری بودن را ملاک قرار داده و به آن حکم کرده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۹۹).

از این سخن محقق اردبیلی چند نکته استفاده می‌شود:

- ضروری خودش موضوعیت ندارد؛ بلکه انکار معلوم موضوعیت دارد؛ یعنی

اگر مسلمانی به چیزی یقین داشت و سپس انکار کرد، کافر است؛

- مجرد انکار اجماع، موجب کفر نمی‌شود؛

- انکار معلوم از این جهت که موجب تکذیب نبی ﷺ است، برای او کفرآور است.

فاضل هندی نیز برای منکر ضروری موضوعیت قائل نیست و می‌نویسد: گاهی اوقات کفر از راه همین زبان است؛ مانند اینکه لفظی بگوید که صریحاً بر انکار چیزی دلالت دارد که علم دارد به اینکه ناگزیر جزو دین اسلام است و گاهی اوقات با اعتقاد به چیزی است که ناگزیر اعتقاد به آن (که جزو دین پیامبر ﷺ باشد) حرام است.

وی در پایان می‌نویسد: ملاک اصلی برای کفر، انکار چیزی است که بدان معتقد است یا اعتقاد به وجود چیزی است که به اعتقاد وی در شریعت نیست؛ زیرا این کار در حقیقت تکذیب پیامبر ﷺ است (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۶۵۸).

در سخنان فقهای متقدم همانند شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن‌ادریس، ابن‌حمزه، ابن‌سعید و حتی علامه حلی و شهیدین تا آن زمان چیزی به نام «تکذیب النبی ﷺ» مطرح نبوده؛ اما از زمان محقق اردبیلی و فاضل هندی مسئله تکذیب النبی ﷺ مطرح شد.

نظر مشهور فقیهان معاصر بر همین دیدگاه استوار است. محقق خوئی می‌نویسد: اگر کسی بداند این فرمایش را رسول خدا ﷺ فرموده و بداند که انکار آن موجب تکذیب رسول اکرم ﷺ می‌شود و آن ضروری را انکار کند، موجب کفر است؛ لذا انکار ضروری که موجب کفر است، به عالم اختصاص دارد، نه کسی که انکار او از روی شبهه یا جهل است (خوئی «ب»، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۴).

ایشان همچنین معتقد است اجماعی بر کفر منکر ضروری به صورت مستقل وجود ندارد و حتی شهرتی هم بر کفر او قائم نشده است (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۴). مرحوم فاضل لنکرانی در کتاب الطهارة می‌نویسد: از آنجا که می‌توان سخن اصحاب را بر معانی مختلف حمل کرد، مثلاً بگوییم شیخ مفید و شیخ طوسی گفته‌اند «من استحلّ المیتة» این مجمل است؛ اعم از اینکه موجب تکذیب دین شود یا نه. شاید مراد و مقصود ایشان این باشد که موجب تکذیب نبی ﷺ بشود. به همین دلیل نمی‌توان گفت در مسئله اجماعی وجود دارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۹، ص ۲۵۲).

به نظر ما اگر در این مسئله اجماع را نیز نپذیریم، اما انصاف آن است که در مسئله، شهرت وجود دارد که انکار ضروری به طور مستقل موجب کفر است؛ مانند

عبارت «من استحل المیتة» در کلام شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن ادریس. امام خمینی نیز می‌گوید: چیزی از این دو وجه (که آیا قدما منکر ضروری را به طور مستقل سبب برای کفر می‌دانند یا اینکه اگر موجب تکذیب نبی ﷺ بشود، کافر می‌دانند) در سخنان قدما وجود ندارد تا بتوان به مراد آنها اطمینان یافت، چه رسد به آنکه بتوان در مسئله شهرتی به دست آورد. بنابراین در این مسئله نه اجماعی وجود دارد و نه شهرتی (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۴۵۴).

حال باید دید در چنین مسئله‌ای که فقیهانی همانند صاحب جواهر در صدد تحکیم مسئله، با اجماع و تسالم اصحاب هستند و در مقابل، فقیهانی همانند امام خمینی معتقدند نه اجماع وجود دارد و نه شهرت، چه باید کرد.

تفاوت بین دو دیدگاه درباره منکر ضروری (یعنی اینکه انکار ضروری اگر مستلزم تکذیب نبی ﷺ و انکار رسالت باشد، موجب کفر است و اینکه ضروری خودش برای کفر موضوعیت دارد) چنین است:

بر اساس مستقل نبودن ضروری، خصوصیتی برای ضروری بودن حکم نیست؛ بلکه اگر هر حکمی را انکار کنیم که مستلزم تکذیب نبی ﷺ شود، این کفرآور است که این طبق بیان محقق اردبیلی و کشف اللثام بوده و حتی محقق خوئی و امام خمینی نیز این نظر را دارند.

بر اساس استقلال نداشتن عقل، منکر باید علم داشته باشد که حکم مورد انکار از احکام ابلاغ شده از سوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ است؛ در حالی که طبق دیدگاه دیگر لازم نیست شخص قطع داشته باشد. بنابراین فقیهانی که می‌گویند انکار ضروری به طور مستقل کفرآور است، لازم نیست خود این منکر قبلاً علم داشته باشد؛ بلکه همین مقدار که بداند نزد متدینین ضرورت دارد، همین مقدار در کفر او کافی است.

۲-۳. تفصیل بین قاصر و مقصر

دیدگاه دیگری که در مسئله شکل گرفته، تفصیل بین قاصر و مقصر است. طبق این دیدگاه، انکار ضروری توسط شخص مقصر موجب کفر شخص است؛ و گرنه موجب کفر نمی‌شود. برخی مانند شیخ انصاری چنین نظری دارند (انصاری «ب»،

در اسلام چیست و ابراز حلیت ربا کند، موجب کفر او نیست، چون قاصر است؛ اما از کسی که در سرزمین‌های اسلامی و در میان مسلمانان زندگی کرده، چنین باوری موجب کفر او خواهد بود.

۲-۴. معیار خروج از دین

دیدگاه دیگری را از برخی سخنان بزرگان می‌توان برداشت کرد مبنی بر اینکه انکار حکم اگر مستلزم خروج از دین باشد، موجب کفر است. مرحوم بحرالعلوم می‌گوید: ما از کتاب و سنت عنوان دیگری به نام «خروج از دین» نیز به دست می‌آوریم؛ یعنی اگر انکار حکمی موجب خروج از دین شد، این به معنای کفر است، خواه انکار اصول اعتقادی باشد یا احکام فرعی و در احکام فرعی، خواه ضروری باشد یا غیرضروری (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۹۷).

ایشان در ادامه به بیان ادله بر دیدگاه خود می‌پردازد و ابتدا به برخی روایات اشاره می‌کند و می‌گوید: روایاتی داریم که از تمام این روایات، این عنوان انتزاع می‌شود که «من خرج عن الاسلام فهو کافر». از جمله این روایت که حضرت فرمود: «أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئًا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنْ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ وَنَصَبَهُ دِينًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۱۵). در این روایت آمده است: کمتر چیزی که انسان با آن کافر می‌شود، آن است که کسی بداند خداوند از چیزی نهی کرده و سپس گمان کند خدا به آن امر کرده است و بعد حرامی را به عنوان دین بر خودش واجب بداند؛ لذا اگر کسی به خاطر هوای نفسش می‌گوید من این حرام را بر خودم واجب می‌دانم، این «نَصَبَهُ دِينًا» به شمار نمی‌رود و مشمول روایت نیست.

روایت دیگر صحیحہ ابی‌الصباح کنانی از امام باقر علیه السلام است که در پایان آن آمده: «فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانْ كَافِرًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳)؛ کسی که فرایض را انکار می‌کند، کافر است». در مکاتبه عبدالرحیم آمده است: «وَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَالْإِسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَلِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَذَانِ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْأِسْلَامِ وَالْإِيْمَانِ دَاخِلًا فِي الْكُفْرِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۷)؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سبب کفر، جحود و انکار و استحلال است و استحلال یعنی حلال را حرام شمرد و حرام را حلال کند و به آن اعتقاد پیدا کند. چنین شخصی خارج از

اسلام و ایمان و داخل در کفر است».

در این روایت، عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: شخصی اهل گناهان کبیره بوده و مُرده است. آیا انجام کبائر سبب خروج او از اسلام شده است؟ حضرت می‌فرماید: «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكِبَائِرِ فَرَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أُخْرِجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۵)؛ کسی که گناه کبیره‌ای را مرتکب شود و گمان کند حلال است [یعنی بگوید در دین ما حلال است]، این کار، او را از اسلام خارج کرده است» (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۲۰۱).

مرحوم بحرالعلوم می‌گوید: عنوانی که از مجموع این روایات به دست می‌آید، آن است که «الخروج عن الاسلام» موجب کفر، بلکه عین کفر است.

ایشان در وجه افتراق دیدگاه تکذیب النبی صلی الله علیه و آله و خروج از دین می‌نویسد: وجه افتراق در جایی است که کسی از روی شبهه منکر ضروری شود (مثل کسی که تازه اسلام آورده و در سرزمین کفر بوده و یک ضروری را «لشبهه» انکار کند) و این مستلزم تکذیب النبی صلی الله علیه و آله نیست؛ اما مستلزم خروج از دین است؛ لذا مورد افتراق این دو دیدگاه، فقط در فرض شبهه است و در موضوع این عنوان سوم (خروج عن الدین)، مجرد انکار حکمی از احکامی که در مجموعه دین است (حتی اگر آن حکم ضروری نیز نباشد) موجب خروج از دین است.

خلاصه آنکه طبق دیدگاه مرحوم بحرالعلوم، خروج از اسلام موجب کفر است و تدین به اسلام واجب است. این تدین در جایی است که هرچند به صورت اجمالی بدانند این حکم داخل در دین است؛ اما در جایی که شخص اصلاً نمی‌داند این حکم داخل در دین است یا نه، اگر انکار کرد، موجب خروج از اسلام و در نتیجه کفر او نمی‌شود (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۲۰۱).

به نظر می‌رسد مرحوم بحرالعلوم در اینجا بخشی از روایات را در نظر گرفته و این نظریه را داده است و آن روایاتی است که در آنها آمده: اگر کسی حلالی را حرام بشمرد یا حرامی را حلال بشمرد و به آن اعتقاد یابد، این شخص از اسلام خارج شده است که این تعبیر اطلاق دارد؛ خواه ضروری باشد یا نباشد و در اصول باشد یا غیر اصول یا روایتی که در درباره گناهان کبیره این تعبیر در آن به کار رفته

است: «هر کس گناه کبیره‌ای مرتکب شود و بگوید این کار حلال است، این کار او را از اسلام خارج کرده است».

این در حالی است که در این بحث سه گروه از روایات وجود دارد که در ادامه به این سه دسته از روایات و دیدگاه فقها درباره آنها خواهیم پرداخت.

۳. روایات درباره تحقق «کفر»

۱-۳. گروه اول

روایاتی است که کمترین چیزی را بیان می‌کند که انسان با آن مشرک و کافر می‌شود؛ مانند این روایت: «أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا مَنْ زَعَمَ أَنْ شَيْئًا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنْ اللَّهُ أَمَرَهُ وَنَصَبَهُ دِينًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۱۵) که پیش‌تر نیز ذکر شد.

در روایت دیگر از امام باقر علیه السلام پرسیده شد: «سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۹۷)؛ کمترین چیزی که یک بنده با آن مشرک می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن است که به هسته خرما بگوید سنگریزه یا به سنگریزه بگوید هسته خرما و به این حرف خود اعتقاد پیدا کند».

به نظر می‌رسد نمی‌توان از این روایات در این بحث استفاده کرد؛ زیرا این روایات در مقام بیان مراتب کفر و شرک و مراتب اسلام و ایمان است. البته ممکن است گفته شود «اذنی» در روایت به این معناست که این هم موجب و علت کفر است؛ همان‌گونه که انکار ذات خداوند مستلزم کفر است؛ لیکن در پاسخ باید گفت روایت بر این مطلب دلالت ندارد؛ بلکه مراتب کفر و ایمان را بیان می‌کند.

افزون بر این مطلب، معنایی که هیچ‌یک از فقها از زمان خود امامان معصوم علیهم السلام تاکنون به آن ملتزم نباشند، قابل التزام نیست. در ما نحن فیه اگر کفر و اسلام در این روایات را همان کفر و اسلامی که موضوع برای نجاست است، قرار دهیم و بگوییم منظور از «أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا»، آن است که شخص درباره چیزی که خدا حرام کرده، بگوید خدا به آن امر کرده و به آن اعتقاد پیدا کند، نجس است یا اینکه مراد از «أَذْنِي مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا» آن است که اگر کسی این کار را انجام دهد، نجس می‌شود، هیچ‌یک از فقها به آن ملتزم نشده است. مانند آنکه در روایات آمده

ریا یکی از مصادیق شرک است (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۹) و حال آنکه نمی‌توان گفت کسی که ریاکار است، نجس است. این روایات یکی از مراتب کفر و ایمان را بیان می‌کند و ارتباطی به کفر در برابر اسلام به معنای نجاست ندارد.

۲-۳. گروه دوم

گروه دیگر از روایات درباره انکار فرایض است که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته می‌گوید: اگر کسی عمداً فریضه‌ای را ترک کند، کافر است. دسته دیگر مانند روایت ابی‌الصباح می‌گوید: «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳).

واژه «جحد» در این دسته، مفسر دسته اول است؛ به این معنا که ترک عمدی نماز در صورتی موجب کفر است که با عنوان جحد همراه باشد و «جحد» انکار از روی علم را گویند (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۵۱؛ فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۹۱). درباره اینکه در این روایات بیان شده «فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا»، آیا با انکار یک فریضه نیز صادق است، مرحوم فاضل می‌فرماید: ظاهر این روایات انکار یک فریضه نیست؛ بلکه مراد انکار و ترک همه فرایض است و کسی که انکار فرایض کند، تکذیب النبی ﷺ کرده است (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۹، ص ۲۴۸). محقق خوبی نیز می‌گوید: چون این انکار مستلزم تکذیب النبی ﷺ است، عنوان کافر را دارد (خوبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۴۷).

ایراد سخن محقق خوبی و مرحوم فاضل این است که در این روایت، بحث تکذیب النبی ﷺ مطرح نیست؛ بلکه طبق ظاهر آنها، انکار فرایض عنوان مستقلی است. شیخ انصاری نیز می‌نویسد: این روایت دلالت واضحی دارد بر اینکه تشریح و تدین به این فرایض در اسلام معتبر است؛ یعنی اگر کسی به فرایض تدین پیدا نکرد، عنوان کافر را دارد (انصاری «الف»، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۳۴).

در صدر روایت ابی‌الصباح آمده است که به امیر مؤمنان ﷺ عرض شد: کسی که به توحید و رسالت شهادت دهد، مؤمن است. حضرت فرمود: پس فرایض الله کجاست؟^۱

۱. قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللَّهِ.

(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳) این صدر روایت قرینه بسیار خوبی بر این است که ذیل روایت (مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا) که در آن کفر مطرح شده، کفر در برابر اسلام (که موجب نجاست است) نیست؛ بلکه بحث در ایمان کامل است؛ به بیان دیگر حضرت می فرماید: شخص با یک شهادت به توحید و یک شهادت به رسالت مؤمن کامل نمی شود؛ به ویژه آنکه حضرت در ذیل روایت می فرماید: خداوند گرامی تر از مؤمن نیافریده است (نزد خدا مؤمن با مسلمان فرق دارد)؛ زیرا ملائکه خادم مؤمنان هستند و جوار خداوند، بهشت و حورالعین همه از آن مؤمنان هستند.

بنابراین درباره روایت ابی الصباح (مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا) باید به دو نکته توجه داشت:

- چرا بگوئیم انکار فرایض، مستلزم تکذیب النبی ﷺ است؟!
 - قراین بسیار روشنی در روایت وجود دارد که مراد از کافر که در پایان روایت آمده، کفر در برابر اسلام نیست؛ بلکه کفر در برابر ایمان است؛ بنابراین، برخلاف دیدگاه محقق خویی و مرحوم فاضل، نباید این روایات را به مسئله تکذیب النبی ﷺ مرتبط کنیم.

۳-۳. گروه سوم

مضمون سومین دسته از روایات آن است که اگر کسی گناه کبیره‌ای را مرتکب بشود و بگوید این حلال است، این کار، او را از اسلام خارج می کند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۵). در مکاتبه عبدالرحیم قصیر آمده: «لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَالْإِسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَلِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ دَاخِلًا فِي الْكُفْرِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸)؛ انسان را به کفر داخل نمی کند و از اسلام خارج نمی کند؛ مگر انکار و استحلال و «استحلال» یعنی با اعتقاد، حلالی را حرام و حرامی را حلال بشمارد».

بحث اصلی در مورد این دسته از روایات است.

محقق همدانی درباره این روایات می گوید: در این روایات مشکلی وجود دارد که به خاطر این مشکل نمی توانیم به آنها عمل کنیم و آن مشکل عبارت است از اینکه اطلاق این روایات محذوری دارد و به خاطر این محذور، روایت اجمال

می‌یابد و باید این روایات را کنار گذاشت؛ زیرا روایتی که می‌گوید اگر کسی مرتکب کبیره‌ای شد و آن را حلال دانست، از اسلام خارج می‌شود، اطلاق آن می‌گوید: هرکس این کار را انجام دهد - چه آن مورد ضروری باشد و چه غیر ضروری و چه آن شخص عالم باشد و چه نباشد - از اسلام خارج شده است.

محدور این اطلاق آن است که اگر مجتهدی به حرمت و کبیره بودن عملی فتوا بدهد و در مقابل، مجتهد دیگر به حلیت آن فتوا بدهد، مجتهدی که به حلیت قائل است، اگر مرتکب شد (چون به حلیت نیز قائل است)، باید نزد مجتهد اول تکفیر شود؛ زیرا مجتهد اول طبق مبنای خودش می‌گوید من معتقدم او کبیره انجام می‌دهد و به حلیت کبیره قائل است، پس طبق نظر من محکوم به کفر است. بنابراین لازمه اطلاق این روایات تکفیر مجتهدی است که این عمل را کبیره می‌داند نسبت مجتهدی که این عمل را حلال می‌شمارد و این مطلب قابل التزام نیست؛ زیرا نمی‌توان گفت با یک اختلاف فتوا، مجتهدی دیگر را تکفیر کند. بنابراین با توجه به چنین محدودی در اطلاق روایات، باید روایات دسته سوم را به یکی از دو چیز تقیید بزنیم:

- یا بگوییم مورد روایت در خود ضروریات است؛ یعنی اگر در ضروریات باشد، اختلافی میان مجتهدان وجود ندارد.

- یا اینکه بگوییم این مربوط به جایی است که کسی به کبیره بودن علم دارد؛ یعنی اگر کسی علم دارد عملی گناه کبیره است و سپس مرتکب شود و آن را حلال بداند، از اسلام خارج شده است؛ اما در جایی که کسی به خلاف علم پیدا کرده (مانند مجتهدی که اجتهاد کرده و به خلاف علم یافته)، چنین شخصی دیگر مشمول این روایات نیست.

بنابراین به ناچار یا باید مورد روایت را به ضروری مقید کنیم یا باید بگوییم روایت مقید به صورت علم به حکم است و چون هیچ‌کدام از این دو تقیید اولویت ندارد و نمی‌دانیم روایت به کدام یک مقید شده، در نتیجه این روایات مجمل و از استدلال ساقط می‌شوند (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۷، ص ۲۷۹).

محقق خوبی این اشکال محقق همدانی را رد می‌کند و می‌گوید: ما این اشکال مرحوم همدانی را قبول نداریم و با تمسک به اطلاق این روایات می‌گوییم: کسی که با اعتقاد به حلال بودن گناه کبیره، مرتکب آن شود، از اسلام خارج می‌شود و فرقی بین

ضروری و غیرضروری بودن و بین علم داشتن و علم نداشتن نیست و فقط این یک مورد محذور را از این اطلاق خارج می‌کنیم و می‌گوییم در مباحث غیرضروری اگر کسی با اجتهادش بگوید: این حلال است، تکفیر نمی‌شود (خوبی «الف»، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۶۳). بنابراین، اموری که در آن اجتهاد صورت می‌گیرد، از اطلاق روایت خارج می‌شود؛ اما در موارد دیگر بحث روی غیرمجتهد می‌رود؛ یعنی اگر یک انسان غیرمجتهد کبیره‌ای را مرتکب شود و گمان کند حلال است و به کبیره بودن آن نیز علم نداشته باشد، می‌گوییم این کار موجب خروج از اسلام است.

محقق خوبی طبق روایات دسته سوم فتوا نمی‌دهد و در پاسخ از چرایی آن، به این مقدمه اشاره دارد که «کفر» اصطلاحاتی دارد که عبارت‌اند از:

- «کفر در مقابل اسلام» که موضوع است برای نجاست، هدر بودن مال، عِرْض و جان، عدم جواز نکاح و عدم جواز توارث از مسلمان.

- «کفر در مقابل ایمان» که در مورد اهل سنت است. آنها کفر در برابر ایمان دارند و مؤمن نیستند.

- «کفر» به معنای عصیان در برابر اطاعت و کافر یعنی عاصی. در برخی از آیات نیز کفر به این معنا آمده است؛ مانند آیه شریفه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان: ۳)؛ یعنی «إِنَّ الشَّاكِرَ هُوَ الْمُطِيعُ وَالْكَفُورَ هُوَ الْعَاصِي»؛ شاکر همان مطیع و کفور همان عاصی است». در روایتی از امام صادق علیه السلام آیه این گونه معنا شده است: «إِمَّا آخِذٌ وَهُوَ شَاكِرٌ وَإِمَّا تَارِكٌ فَهُوَ كَافِرٌ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۴).

بنابراین مراد از «کفر» در گروه سوم از روایات، نه کفر در برابر اسلام است و نه کفر در مقابل ایمان؛ بلکه کفر در مقابل اطاعت است؛ یعنی این شخص عاصی است (خوبی «الف»، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۶۳).

به نظر ما دیدگاه محقق خوبی دربارهٔ دسته سوم درست نیست و سه اشکال بر آن وارد است:

در همین دسته به این تصریح شده که کسی که مرتکب معصیتی شود و بگوید این کار حلال است، با انجام این کار از اسلام خارج می‌شود.

اشکال مهم‌تر آنکه اگر مراد، کفر در برابر اطاعت بود، چرا در روایت، عبارت «زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ» آمده است؛ بنابراین معلوم می‌شود این روایات می‌خواهد چیز دیگری بالاتر

از عصیان و اطاعت را مطرح کند و می‌گوید: «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً». این یک جزء موضوع است. «وَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ» جزء دوم موضوع است. گویا محقق خوینی در این پاسخ، اصلاً توجهی به عبارت «زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ» نکرده است. این در حالی است که ظاهر این گروه از روایات، کفر در برابر اسلام است؛ زیرا در روایت، تعبیر «أُخْرِجَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ» آمده است و در برخی از این روایات نیز تعبیر «استحلال» آمده که این کار موجب خروج از اسلام است و این مسئله، مجرد عمل نیست.

در بعضی از تعبیر آمده: «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً وَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ فَهُوَ كَافِرٌ»؛ اما در برخی دیگر از تعبیر، واژه «إِرْتَكَبَ» نیز نیست و حضرت می‌فرماید: «لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الْجُحُودُ وَالْإِسْتِحْلَالُ» و خود حضرت استحلال را معنا می‌کند (یعنی حلال را حرام و حرام را حلال بداند) و همین گفتن هرچند همراه ارتکاب معصیتی نباشد، موجب خروج از اسلام می‌شود؛ به بیان دیگر اطاعت و عصیان جایی است که انسان فعلی را مرتکب شود و عملی را انجام دهد؛ اما ظاهر بعضی از این روایات در دسته سوم آن است که اگر عملی هم انجام ندهد، کافر است.

بنابراین با توجه به این اشکالات نمی‌توان دیدگاه محقق خوینی را پذیرفت و ظاهر روایات دسته سوم آن است که اولاً ارتکاب کبیره در خارج خصوصیت ندارد؛ زیرا درست است کسانی که کبیره‌ای را حلال می‌دانند، بدین سبب است که می‌خواهند عمل کنند، اما با این حال ارتکاب کبیره خصوصیت ندارد؛ ثانیاً آنچه در اخراج از اسلام موضوعیت دارد، اعتقاد به حلال بودن حرام یا حرام بودن حلال است.

۴-۳. جمع‌بندی روایات

همان‌گونه که اشاره شد، در این بحث سه دسته از روایات وارد شده است: یک دسته از روایات عبارت از این است: «أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا». در این دسته از روایات آمده: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئاً نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ وَنَصَبَهُ دِيناً» که گفته شد چون در این روایت، کلمه «أَدْنَى» آمده، در صدد بیان مراتب کفر و مراتب اسلام است؛ حتی در «أَدْنَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا»، حضرت نمی‌خواهد بگوید شرک موضوع برای کفر و موجب نجاست است. بله، شرک موضوع برای کفر است؛ اما نه کفری که موجب نجاست باشد (شرک مانند ریا که موجب نجاست شخص

نمی‌شود) و نه در مقابل اسلامی که به معنای طهارت است.
 در دسته دوم عبارت «فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ أَنْ يَكُونَ كَافِرًا» آمده است.
 در دسته سوم بحث ارتکاب کبیره است.

نکته درخور توجه آن است که باید گروه دوم و سوم را یکی کنیم؛ یعنی ظاهر گروه دوم و سوم آن است که ملاک کفر انکار یک حکم است، خواه در فرایض باشد یا در محرمات و فرایض خصوصیتی ندارد؛ به بیان دیگر می‌گوییم چون واجب یا حرام را انکار کرده، کافر است (به‌ویژه در دسته سوم امام علیه السلام «استحلال» را دو طرفی معنا می‌کند: «أَنْ يَقُولَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَلِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ»).

بنابراین «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ» به این معناست: «أَنْ يَقُولَ لِلْوَجِبِ إِنَّهُ لَيْسَ بِوَجِبٍ وَيَقُولَ لِلْحَرَامِ إِنَّهُ لَيْسَ بِحَرَامٍ». حتی در این تعبیر «زَعَمَ أَنَّهَا مُحَلَّلَةٌ» حکم به حلیت خصوصیت ندارد؛ بلکه یعنی ملاک این است که آنچه را که شارع گفته، انکار کند و بگوید این نیست و نفی کند؛ چه خودش حکم دیگری بیاورد یا نیاورد.

طبق روایات مذکور نسبت به دیدگاهی که انکار ضروری را عنوان مستقلى برای کفر نمی‌داند، بلکه برای تکذیب النبی صلی الله علیه و آله موضوعیت قائل است، اشکال وارد می‌شود مبنی بر اینکه در این روایات، موضوعیت تکذیب النبی صلی الله علیه و آله مطرح نشده است. بنابراین دلیلی بر چنین قیدی وجود ندارد. نکته دیگر آنکه طبق دیدگاه مذکور، التفات منکر بر اینکه انکار وی تکذیب النبی صلی الله علیه و آله است، برای کفر لازم است؛ در حالی که به نظر می‌رسد اطلاق این روایات (که می‌گویند کسی که حرامی را حلال و حلالی را حرام بداند و به آن اعتقاد پیدا کند، از اسلام خارج می‌شود) اقتضا دارد که اگر خود منکر نیز متوجه نباشد به اینکه تکذیب النبی صلی الله علیه و آله کرده و از اسلام خارج شده، باز به حسب واقع، این کار او را از اسلام خارج می‌کند.

البته تکذیب النبی صلی الله علیه و آله مستلزم کفر است؛ زیرا از آن روایاتی که می‌گویند اسلام اقرار به توحید و اقرار به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است، استفاده می‌شود که اگر کسی توحید یا نبوت را انکار کرد، بی‌گمان کافر است؛ لیکن به نظر می‌رسد روایاتی که می‌گویند «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا» یا «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً وَ جَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا» یا «أَنْ يَقُولَ لِلْحَرَامِ إِنَّهُ حَلَالٌ وَ لِلْحَلَالِ إِنَّهُ حَرَامٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ كَانَ كَافِرًا» بر آن روایات

اقرار به شهادتین شبهه حکومت داشته و توسعه‌ای در آن روایات می‌دهد. به بیان دیگر وقتی امام علیه السلام می‌فرماید «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا» یا «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً وَ جَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا»، امام علیه السلام در حقیقت موضوع کافر را توسعه می‌دهد و می‌گوید موضوع کافر منحصر به منکر الوهیت و منکر رسالت نیست؛ بلکه چنین افرادی نیز مصداق برای عنوان کافر هستند.

۴. توجیه کلام قدما در بیان کلمه «ضروری»

مطالعه روایات نشان داد در هیچ روایتی، اثری از کلمه «ضروری» و انکار ضروری نیست؛ در نتیجه تنها توجیه آمدن کلمه «ضروری» در عبارت بزرگانی همچون ابن سعید حلّی و محقق حلّی این است که این دسته از فقها روایات را کنار هم گذاشته (روایاتی مانند «جَحَدَ الْفَرَائِضِ» یا «ارْتَكَبَ كَبِيرَةً») و از آنها چنین عنوانی را اصطیاد کرده‌اند. در این صورت اجماع و شهرت به دلیل مدرکی بودن بی‌تأثیر خواهد بود.

به نظر می‌رسد امکان اصطیاد ضروری از برخی روایات وجود دارد؛ به این بیان که در روایات آمده «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضِ» یا «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً» و ارتکاب کبیره در جایی به درستی صادق است که کبیره بودن یک عمل آشکار باشد؛ و گرنه چیزی که کبیره بودنش آشکار نیست و اختلافی است که عنوان «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً» صادق نیست. همچنین «من جحد الفرائض» در جایی معنا دارد که فریضه بودن یک فریضه روشن باشد؛ بنابراین عنوان «ضروری» را می‌توان از دسته دوم و سوم اصطیاد کرد.

حال اگر کسی بگوید این روایات مطلق است؛ یعنی «مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضِ»، چه فریضه‌ای که ضروری باشد و چه نباشد، یا «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً»؛ چه کبیره‌ای که ضروری باشد یا نباشد، در پاسخ می‌گوییم می‌توان از قرینه مناسب حکم و موضوع استفاده کرد که این روایات در جایی است که کبیره بودن یا فریضه بودنش آشکار است. لذا به نظر ما اطلاق این روایات مورد خدشه است و به کمک قرینه مناسب حکم و موضوع، هم این «فرائض» و «کبیره» انصراف به ضروری دارد و هم در جایی است که این شخص، علم به این ضروری دارد و کبیره بودن آن میان مسلمانان روشن باشد و او نیز بداند کبیره است.

علم دارد و به آن اعتقاد پیدا کند؛ یعنی قبلاً علم داشته این حلال است و اکنون به حرمت اعتقاد پیدا می‌کند یا اینکه علم داشته واجب است و اکنون به عدم وجوب اعتقاد پیدا می‌کند یا اینکه علم داشته حرام و کبیره است؛ ولی الآن به عدم حرمت اعتقاد پیدا می‌کند. در نتیجه منکر یک حکم ضروری که به ضروری بودن آن حکم علم دارد، خودش خارج‌کننده از اسلام است.

نتیجه‌گیری

مطالعه در مسئله، نتایج زیر را به دنبال داشت:

در مسئله انکار حکم ضروری دین، مشهور معتقدند منکر ضروری کافر است و بنا بر نظر مشهور باید آثار کفر را برای منکر ضروری اجرا کرد. عده‌ای نیز انکار ضروری را در صورت ملازم بودن آن با تکذیب النبی ﷺ موجب کفر می‌دانند.

مراد از ضروری آن حکمی است که واضح است و منکر نیز به آن علم دارد و به آن اعتقاد پیدا کند؛ یعنی قبلاً علم داشته این حلال است و اکنون به حرمت اعتقاد پیدا می‌کند یا اینکه علم داشته واجب است و اکنون به عدم وجوب اعتقاد پیدا می‌کند یا اینکه علم داشته حرام و کبیره است؛ ولی الآن به عدم حرمت اعتقاد پیدا می‌کند. در نتیجه منکر یک حکم ضروری که به ضروری بودن آن حکم علم دارد، خودش خارج‌کننده از اسلام است. بنابراین می‌توان سه ملاک از این معیارهای یادشده در مورد ضروری ارائه داد: نزد همه مسلمانان واضح و آشکار است؛ نیازی به اقامه دلیل ندارد؛ اجتهاد در آن معنا ندارد.

فرض بحث در انکار ضروری جایی است که انکار با علم به اینکه حکم مورد انکار، ضروری دین است، صورت گیرد؛ وگرنه انکار ضروری از روی شبهه یا یک منشأ دیگری، از محل بحث خارج است.

هیچ روایت و دلیلی نداریم که اگر منکر ضروری سر از تکذیب پیامبر ﷺ درآورد و موجب تکذیب نبی ﷺ شود، مستلزم کفر است؛ بله، خود تکذیب النبی ﷺ بی‌گمان موجب کفر است.

تدین به اسلام واجب است و اگر کسی یکی از احکام را با این دو خصوصیت (واضح بودن حکم آن نزد مسلمانان و علم به آن) انکار کند، از اسلام خارج می‌شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق) «الف». کتاب المکاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
 ۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق) «ب». کتاب الطهارة. محقق و مصحح: گروه پژوهش کنگره، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
 ۴. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). بلغة الفقيه. تهران: منشورات مكتبة الصادق عليه السلام.
 ۵. بحرانی، یوسف بن احمد (بی تا). الأنوار الحیرية و الأقمار البدرية الأحمديّة. بی جا: شبکه جهانی آل عصفور.
 ۶. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية. محقق / مصحح: احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
 ۸. حسینی عاملی، جواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۹. حلّی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 ۱۰. حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق). الجامع للشرائع. قم: مؤسسه سید الشهداء عليه السلام العلمية.
 ۱۱. حلّی (ابن ادريس)، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۲. حلّی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۰ق). تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
 ۱۳. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق). کتاب الطهارة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۴. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۲ق). مصباح الفقاهة (المکاسب). نجف: بی نا.
 ۱۵. خوئی «الف»، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. قم: بی نا.
 ۱۶. خوئی «ب»، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
 ۱۷. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

١٨. طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن (١٤٠٠ق). *النهاية في مجرد الفقه والفتاوى*. بيروت: دار الكتاب العربي.
١٩. طوسی، محمدبن علی بن حمزه (١٤٠٨ق). *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
٢٠. عاملی (شهید اول)، محمدبن مکی (١٤١٧ق). *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٢١. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (١٤١٠ق). *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلاتر)*. قم: کتابفروشی داوری.
٢٢. فاضل لنکرانی، محمد (١٤٠٩ق). *تفصیل الشريعة فی شرح تحرير الوسيلة - النجاسات وأحكامها*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام.
٢٣. فاضل هندی، محمدبن حسن (١٤١٦ق). *كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٢٤. فیومی، احمدبن محمد مقرئ (بی تا). *المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي*. قم: منشورات دار الرضی.
٢٥. کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب (١٤٠٧ق). *الكافي*. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٢٦. مفید، محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (١٤١٣ق). *المقنعه*. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
٢٧. نجفی، محمدحسن (١٤٠٤ق). *جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام*. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٨. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی (١٤١٦ق). *مصباح الفقيه*. قم: مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث ومؤسسة النشر الإسلامي.

The Jurisprudential Study of the Denial of Essential Wrong

Mohammad Javad Fazel Lankarani¹

Abstract

In Islamic law, there are some obvious and necessary rules that every Muslim is aware of and is committed to. For this reason, many jurists have considered denial of them as that of the Shari'a, considering it as a cause of disbelief, what referred to as *Istiḥlāl* (i.e. considering Ḥalāl as Ḥarām and vice versa) and apostasy by the early jurists. The present article has examined this issue in an analytical manner using library sources. Studying the available evidence shows that the title "essential" enjoys three criteria: 1. it is clear and disclosed to all Muslims 2. it has no need to give a reason 3. *Ijtihād* has no meaning in it. And assuming the denial of the essentials of religion, the attainment of disbelief depends on the denier's awareness of the necessity of the ruling in Islamic law, and in this case, the denial will be accompanied by disbelief, although it does not lead to the denial of the Prophet.

Keywords: Denial of Essential, of the Prophet, Apostasy from Islam, Denial of Kabira, Infidelity.

1. Lecturer on "Issues Beyond Jurisprudence and Principles" (Kharej-e Fiqh va Ossoul) at Seminary School of Qom and the Dean of A'emme Athar Jurisprudence Center.